



vereniging van
Afghaanse vrouwen
RABE-I-BALKHI

حوا در تبعید

د افغانی میرمنود تولنی (رابعة بلخی) نشریه

VIERDE JAARGANG 2003

سال چهارم، بهار و تابستان ۱۳۸۲ هجری خورشیدی مطابق ۲۰۰۳ میلادی، شماره مسلسل ۱۰ و ۱۱



در لحظه تنهایی خورشید سپیده

سنگی که صدا گشت بجان چید سپیده

ما بیخبر از سبک غزل خوانی مهتاب

گور سیه بی خواب ترا دید سپیده

ما بی تو به قحط غزل و نور سپیده

بر خیز چه خوابیدی درین گور سپیده

آرام بگیر رفته دگر جان تو از دست

آرام بمان دختر مغرور سپیده

م. مجمر

با دروغ و درد

مرضیه "سپیده" دوستداران صدایش را سوگوار ساخت!

پیام

ژاله اصفهانی شاعر شناخته شده ایران طی نامه یی پیامی را که در يك همایش ویژه زنان افغان در دانشکده پژوهش های آسیا افریقا تهیه کرده بود، برای ما فرستاده اند که ما از لطف شان تشکر میکنیم.

دوستان ارجمند درود گرم مهر آمیز بر شما. درود بی کران بر مردم دلیر، مردم زجر دیده و جنگ زده افغانستان.

جنگ که نابود باد وحش و نامش

این همه خون و خرابه باد حرامش

امروز روی سختم با خواهران عزیز هم زبانم، با زنان افغان است که بیش ترین دشواری و دهشت بار ترین دوران را با نکیبائی به سر آورده اند.

نگ با دلی سرشار از شادی، برخوردار از قانون والای ری حقوق را به زنان افغانستان صمیمانه تبریک می گویم.

ری حقوق زن و مرد در جامعه، حق انسانی مازنان است که ها و مدت ها پیش از این بایستی دارای آن می بودیم. اما م، محروم بودیم. یا این حق طبیعی را ستمگرانه به ما ، یا خودمان خواب زده بودیم و آن را به دست نیاوردیم،

اند پیش گیری از زیان، در هر زمان سود است.

شکوه است نیمه سرفراز خانواده بزرگ بشر بودن، با سان روی زمین برابر بودن و از حق ساختن سرنوشت آزادانه بهره ور بودن.

ران بزرگوار رنج دیده من، بانوان افغان! امروز خواهش ما این است که بر تخت روان حاکمیت قانون، قانون ری حقوق، در تمای شئون جامعه، بنشینید و پیش بتازید.

ید به سوی رهایی، روشنائی، به مدرسه ها، دانشگاه ها، و یاری مادر کهن سال زخم خورده میهن تان، که چشم انتظار ما است.

ام می خواهد با زبان نماد با شما حرف بزنم - بانوان افغان - قناری های زیبای قفس نشین! بال و پر باز کنید، پرواز کنید و زندگی نو ساز امروز و آینده خود تان را آغاز کنید.

ما زادگان سرزمین های شعر و موسیقی و آفتاب حق داریم شاد و آزاد زندگی کنیم. و این حق همه انسان های روی زمین است.

روح زن

رها نمی شوم از سرنوشت ناهنجار؟
همیشه سایه و دیوار؟

و من که روح رهائی

و من که روح زنم

ز نور و نغمه

ز شعر و شکوفه جان و تتم

نخواستم که بیفتم زپا، نیافتادم

اگر چه بودم و بودم همواره در آوار

اگر چه دیدم و دیدم هزار ها آزار

و سنگسار

چه وحشیانه، چه دهشت ناک!

زمان فتح رهائیس

زهیچ سنگی و سدی دگر ندارم باک

که سیل سد شکنم

و در مسیر جهان،

جاری هماره منم

که مادرم

که زنم